

## قرارداد اجتماعی و عدالت کیفری: بررسی نقش توافقات اجتماعی در نظریات فلسفی معاصر

### چکیده

این پژوهش به بررسی نقش اراده عمومی در نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو و کاربرد آن در تقویت عدالت ترمیمی در نظام کیفری معاصر می‌پردازد. هدف پژوهش، تبیین چگونگی کمک مفاهیم قرارداد اجتماعی به بهبود نظام عدالت کیفری با تمرکز بر عدالت ترمیمی است. روش پژوهش، تحلیل نظری-انتقادی است که با مطالعه تطبیقی نظریه‌های کلاسیک (هابز، لاک، روسو) و معاصر (رالز، پتیت، نوسباوم) انجام شده است. ابتدا مبانی نظری قرارداد اجتماعی روسو تحلیل شده، سپس ارتباط آن با عدالت ترمیمی از طریق بررسی متون فلسفی و مطالعات جرم‌شناسی معاصر کاوش شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که اراده عمومی روسو، با تأکید بر مشارکت جمعی، می‌تواند چارچوبی برای توسعه عدالت ترمیمی فراهم کند، اما چالش‌هایی چون نابرابری‌های ساختاری و تنوع فرهنگی، انطباق آن را دشوار می‌سازد. راهکارهای پیشنهادی شامل گسترش میانجی‌گری، حمایت از قربانیان و اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز است. نتیجه‌گیری پژوهش بر این است که قرارداد اجتماعی روسو، با بازتعریف در بستر مدرن، می‌تواند نظامی کیفری عادلانه‌تر و فراگیرتر ایجاد کند. پیشنهاد می‌شود تحقیقات آتی تأثیر فناوری بر عدالت ترمیمی را بررسی کنند.

واژگان کلیدی: قرارداد اجتماعی، اراده عمومی، عدالت ترمیمی، روسو، نظام کیفری.

قرارداد اجتماعی یکی از مفاهیم بنیادین فلسفه سیاسی و اخلاقی است که از قرن هفدهم با آثار متفکرانی چون توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو مطرح شد و تا امروز به‌عنوان چارچوبی برای تحلیل مشروعیت نظام‌های سیاسی و اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مفهوم به توافقی ضمنی یا صریح میان افراد یک جامعه اشاره دارد که بر اساس آن، بخشی از آزادی‌های فردی در ازای تأمین امنیت، نظم و عدالت به جامعه یا حاکمیت واگذار می‌شود. در میان نظریه‌پردازان کلاسیک، ژان ژاک روسو با تأکید بر «اراده عمومی»<sup>۱</sup> دیدگاه متمایزی ارائه کرد که قرارداد اجتماعی را نه تنها به‌عنوان پایه‌ای برای مشروعیت سیاسی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تحقق آزادی و برابری از طریق مشارکت جمعی تعریف می‌کند. در این چارچوب، عدالت کیفری به‌عنوان یکی از کارکردهای اصلی قرارداد اجتماعی، مسئول تنظیم روابط اجتماعی، حفظ حقوق افراد و تضمین نظم جمعی است. با این حال، نظام‌های کیفری معاصر با چالش‌هایی چون نابرابری، تبعیض و ناکارآمدی مواجه‌اند که مشروعیت و کارایی آن‌ها را زیر سؤال برده است. این پژوهش با تمرکز بر نظریه قرارداد اجتماعی روسو و مفهوم اراده عمومی، به بررسی نقش توافقی‌های اجتماعی در شکل‌دهی به عدالت ترمیمی می‌پردازد، رویکردی که به‌جای تأکید صرف بر مجازات، بر بازسازی روابط اجتماعی، جبران خسارت قربانیان و بازپروری مجرم‌ان تمرکز دارد. برای درک دقیق‌تر موضوع، لازم است مفاهیم کلیدی این پژوهش تعریف شوند. قرارداد اجتماعی به توافقی فرضی یا واقعی میان افراد جامعه اشاره دارد که بر اساس آن، آن‌ها بخشی از حقوق طبیعی خود را به نفع نظم و عدالت جمعی واگذار می‌کنند. در نظریه روسو، قرارداد اجتماعی بر «اراده عمومی» استوار است، مفهومی که بیانگر خواست جمعی جامعه برای تحقق خیر عمومی است، نه صرفاً مجموع منافع فردی (Rousseau, 1997: 66). عدالت کیفری سیستمی است که از طریق وضع قوانین، شناسایی تخلفات و اعمال مجازات یا بازپروری، به تنظیم رفتارهای اجتماعی و حفظ تعادل میان حقوق فردی و مصالح جمعی می‌پردازد. در این پژوهش، عدالت ترمیمی به‌عنوان حوزه‌ای خاص از عدالت کیفری مورد توجه قرار می‌گیرد که بر میانجی‌گری میان قربانی و مجرم، جبران خسارت و بازسازی اعتماد اجتماعی تأکید دارد (Braithwaite, 2002: 5). این رویکرد در مقابل عدالت تنبیهی قرار می‌گیرد که بر مجازات متناسب با جرم تمرکز دارد. اراده عمومی روسو، با تأکید بر مشارکت همگانی و خیر جمعی، می‌تواند چارچوبی نظری برای عدالت ترمیمی فراهم کند، زیرا این نوع عدالت نیز به دنبال تقویت همبستگی اجتماعی از طریق توافقی و همکاری است.

عدالت کیفری معاصر با چالش‌های متعددی روبه‌روست، از جمله نابرابری‌های نژادی و اقتصادی، مجازات‌های غیرمتناسب و نادیده‌گرفتن حقوق قربانیان و اقلیت‌ها. این چالش‌ها ضرورت بازاندیشی در مبانی نظری عدالت کیفری را برجسته می‌کنند. قرارداد اجتماعی روسو، با تأکید بر اراده عمومی و مشارکت همگانی، می‌تواند چارچوبی برای بازتعریف عدالت کیفری ارائه دهد که نه تنها نظم را حفظ کند، بلکه به انصاف و برابری نیز پاسخگو باشد. عدالت ترمیمی، که در دهه‌های اخیر به‌عنوان جایگزینی برای رویکردهای تنبیهی مورد توجه قرار گرفته، با هدف بازسازی روابط اجتماعی و توانمندسازی افراد، با اصول اراده عمومی هم‌خوانی دارد. این پژوهش با تمرکز بر این پیوند، تلاش می‌کند تا نشان دهد چگونه نظریه روسو می‌تواند به بهبود نظام‌های کیفری کمک کند، به‌ویژه در جوامعی که با تنوع فرهنگی و نابرابری‌های ساختاری مواجه‌اند. این پژوهش به دنبال پاسخ به سؤالاتی مهم بدین صورت است: چگونه مفهوم اراده عمومی در نظریه قرارداد اجتماعی روسو می‌تواند به تبیین و تقویت عدالت ترمیمی در نظام کیفری معاصر کمک کند؟ چه چالش‌هایی در انطباق قرارداد اجتماعی روسو با واقعیت‌های پیچیده جوامع مدرن، به‌ویژه در حوزه عدالت ترمیمی، وجود دارد؟ چگونه می‌توان از اصول اراده عمومی برای طراحی سیاست‌های کیفری عادلانه‌تر و فراگیرتر استفاده کرد؟ با توجه به سؤالات مطرح‌شده، فرضیات این پژوهش را می‌توان بدین

<sup>1</sup> General Will

شکل صورت‌بندی کرد: نظریه قرارداد اجتماعی روسو، با تأکید بر اراده عمومی، می‌تواند چارچوبی نظری برای تقویت عدالت ترمیمی فراهم کند، زیرا هر دو بر مشارکت جمعی و خیر عمومی تمرکز دارند. همچنین انطباق اراده عمومی با عدالت ترمیمی با چالش‌هایی چون تنوع فرهنگی، نابرابری‌های ساختاری و مقاومت‌های اجتماعی مواجه است، اما این موانع با بازتعریف قرارداد اجتماعی قابل‌رفع‌اند و در نهایت سیاست‌های کیفی مبتنی بر اراده عمومی، از جمله توسعه میانجی‌گری و حمایت از قربانیان، می‌توانند به کاهش تبعیض و افزایش مشروعیت نظام کیفی منجر شوند.

## ۲- مبانی نظری قرارداد اجتماعی

مفهوم قرارداد اجتماعی یکی از ستون‌های اصلی فلسفه سیاسی و اخلاقی است که به بررسی چگونگی شکل‌گیری نظم اجتماعی و مشروعیت قدرت حاکم می‌پردازد. این ایده در اصل به توافقی اشاره دارد که افراد به صورت ضمنی یا صریح برای واگذاری بخشی از آزادی‌های طبیعی خود به نفع امنیت، نظم و رفاه جمعی منعقد می‌کنند. برای درک عمیق‌تر این مفهوم در نظریه‌های معاصر، لازم است ابتدا مبانی نظری و سیر تحول آن از دوران کلاسیک تا امروز مورد بررسی قرار گیرد. قرارداد اجتماعی در ابتدایی‌ترین شکل خود، به‌عنوان ابزاری نظری برای توضیح منشأ دولت و تعهدات متقابل میان حاکمان و شهروندان مطرح شد. توماس هابز، یکی از نخستین نظریه‌پردازان این حوزه، استدلال می‌کند که پیش از وجود دولت، انسان‌ها در وضعیتی طبیعی<sup>۱</sup> زندگی می‌کردند که در آن «زندگی انسان تنها، فقیرانه، کثیف، وحشیانه و کوتاه» بود (Hobbes, 2017: 186). او معتقد بود که به دلیل ترس از مرگ و تمایل به صلح، افراد با انعقاد قرارداد اجتماعی، قدرت مطلق را به یک حاکم واگذار می‌کنند تا نظم را برقرار سازد (Hobbes, 2017: 227). این دیدگاه، قرارداد اجتماعی را به‌عنوان مبنای اقتدارگرایی سیاسی معرفی می‌کند، اما در عین حال، پایه‌ای برای بحث‌های بعدی فراهم کرد. در مقابل، جان لاک در دو رساله درباره دولت (۱۶۸۹) رویکرد متفاوتی ارائه داد. او وضعیت طبیعی را نه به‌عنوان جنگ همه علیه همه، بلکه حالتی می‌دانست که در آن افراد از حقوق طبیعی (زندگی، آزادی و مالکیت) برخوردارند، اما به دلیل نبود قاضی بی‌طرف، خود مجری عدالت می‌شوند (Locke, 1988: 269). لاک استدلال می‌کند که قرارداد اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که افراد به‌طور داوطلبانه بخشی از حقوق خود را به جامعه واگذار کنند تا از حقوقشان بهتر محافظت شود (Locke, 1988: 330). برخلاف هابز، لاک مشروعیت دولت را مشروط به رضایت مردم و حفظ حقوق طبیعی آن‌ها می‌داند، که این دیدگاه بعدها تأثیر عمیقی بر نظریه‌های لیبرال گذاشت. ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲) دیدگاه سومی ارائه کرد که بر اراده عمومی<sup>۲</sup> تأکید دارد. او وضعیت طبیعی را حالتی ابتدایی و برابر می‌بیند که با ظهور مالکیت خصوصی و نابرابری مختل می‌شود (Rousseau, 1997: 41). روسو معتقد است که قرارداد اجتماعی باید توافقی باشد که در آن هر فرد آزادی خود را نه به یک حاکم، بلکه به کل جامعه واگذار کند و از طریق اراده عمومی، خود بخشی از قانون‌گذاری شود (Rousseau, 1997: 50). این ایده، مفهوم دموکراسی مشارکتی را تقویت کرد و بر نظریه‌های بعدی تأثیر گذاشت.

نظریه‌های کلاسیک قرارداد اجتماعی، اگرچه در زمان خود بدیع بودند، اما با انتقاداتی مواجه شدند که زمینه‌ساز تحولات بعدی شدند. یکی از انتقادات اصلی، فرضیه‌ای بودن وضعیت طبیعی بود که هیچ شواهد تاریخی مشخصی برای آن وجود ندارد (Hampton, 1986: 8). همچنین، این نظریه‌ها اغلب نابرابری‌های جنسیتی، طبقاتی و نژادی را نادیده می‌گرفتند، که در قرن بیستم مورد توجه فیلسوفانی چون کارول پیتمن<sup>۳</sup> قرار گرفت. پیتمن در کتاب قرارداد جنسی<sup>۴</sup> (۱۹۸۸) استدلال می‌کند که

<sup>1</sup> State of Nature

<sup>2</sup> General Will

<sup>3</sup> Carole Pateman

<sup>4</sup> The Sexual Contract

قرارداد اجتماعی کلاسیک در واقع توافقی مردسالارانه بود که زنان را به حاشیه راند (Pateman, 1988: 2). در قرن بیستم، جان رالز با انتشار نظریه عدالت (۱۹۷۱) قرارداد اجتماعی را به شکلی مدرن بازسازی کرد. او مفهوم «موقعیت اولیه<sup>۱</sup>» و «پرده بی‌خبری<sup>۲</sup>» را معرفی کرد، که در آن افراد بدون آگاهی از جایگاه اجتماعی، جنسیت یا توانایی‌های خود، اصول عدالت را انتخاب می‌کنند (Rawls, 1999: 118). این رویکرد، قرارداد اجتماعی را از یک توافق تاریخی به یک ابزار فرضی برای تضمین عدالت تبدیل کرد و بر عدالت کیفری نیز تأثیر گذاشت، به‌ویژه در تأکید بر برابری و انصاف در مجازات‌ها (Rawls, 1999: 221). در کنار رالز، فیلیپ پتیت در جمهوریت‌گرایی (۱۹۹۷) ایده آزادی به‌مثابه عدم سلطه را مطرح کرد که قرارداد اجتماعی را به‌عنوان تضمین‌کننده استقلال فردی بازتعریف می‌کند (Pettit, 1997: 52). این دیدگاه، عدالت کیفری را نه فقط به‌عنوان مجازات، بلکه به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از سلطه غیرمشروع می‌بیند (Pettit, 1997: 152). از سوی دیگر، مارتا نوسباوم در مرزهای عدالت (۲۰۰۶) با تکیه بر نظریه قابلیت‌ها، قرارداد اجتماعی را نقد کرد و پیشنهاد داد که عدالت باید بر اساس توانایی‌های واقعی افراد برای زیستن شایسته تعریف شود، نه صرفاً توافق انتزاعی (Nussbaum, 2006: 14). مبانی نظری قرارداد اجتماعی از دیدگاه‌های اقتدارگرایانه هابز، لیبرال لاک و دموکراتیک روسو آغاز شد و در نظریه‌های معاصر به سمت پیچیدگی و انعطاف بیشتری حرکت کرد. این تحولات نشان می‌دهند که قرارداد اجتماعی دیگر تنها یک مدل تاریخی نیست، بلکه چارچوبی مفهومی است که می‌تواند به مسائل پیچیده‌ای چون عدالت کیفری در جوامع مدرن پاسخ دهد. نظریه‌پردازان معاصر با تأکید بر انصاف، آزادی و قابلیت‌ها، این مفهوم را گسترش داده‌اند تا چالش‌هایی چون نابرابری و تنوع فرهنگی را در بر گیرد.

### ۳- عدالت کیفری و ارتباط سویه ترمیمی آن با قرارداد اجتماعی

آن‌گونه که در مباحث معرفت‌شناسی بیان شده است، قرائت افرادی چون کانت از عقل موجب رونق عقل‌گرایی در غرب شد. از نگاه او عقل ملاک امتیاز انسان از دیگر موجودات است و همو شاخصه مهم ادراکات بشر و انتخاب‌های عملی انسان است. کانت بر خلاف هیوم معرفت را منحصر در تجربه نمی‌دانست. اگرچه وی به خاطر هیوم از دگماتیسم و جزمی‌انگاری فاصله گرفت ولی هیچ‌گاه تجربه‌گرا نبود. هیوم عقل را صرفاً ابزاری برای گذران زندگی می‌دانست ولی کانت توانست عقل را منبعی مهم برای ادراکات بشری معرفی کند. از نگاه کانت مبنای معلومات آدمی به‌ویژه آنچه مربوط به عقل عملی است، ادراکات عقلانی از سنخ معرفت پیشینی می‌باشد. کانت بر این اساس نظامی اخلاقی بنیان می‌نهد و در پرتو آن جایگاه عدالت و آزادی را تبیین می‌کند (انصاری بایگی، ۱۴۰۲: ۷۲). عدالت کیفری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای نظم‌دهنده در جوامع بشری، نقشی محوری در حفظ تعادل میان حقوق فردی و مصالح جمعی ایفا می‌کند. این نظام، که شامل قوانین، مجازات‌ها و فرآیندهای قضایی است، به‌طور مستقیم با مفهوم قرارداد اجتماعی پیوند خورده است؛ زیرا قرارداد اجتماعی مبنای مشروعیت و کارکرد این نهاد را تعریف می‌کند. در این بخش، ابتدا مفهوم عدالت کیفری و کارکردهای آن در جامعه تشریح می‌شود و سپس ارتباط آن با توافقات اجتماعی در چارچوب نظریه‌های کلاسیک و معاصر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۳-۱- مفهوم عدالت کیفری و کارکردهای آن در جامعه

عدالت کیفری سیستمی است که از طریق وضع قوانین، شناسایی تخلفات، و اعمال مجازات یا بازپروری، به تنظیم رفتارهای اجتماعی می‌پردازد. به گفته دیوید گارلند<sup>۳</sup> (۲۰۰۱)، عدالت کیفری مدرن نه تنها به دنبال تنبیه مجرمان است، بلکه

<sup>1</sup> Original Position

<sup>2</sup> Veil of Ignorance

<sup>3</sup> David Garland

اهدافی چون بازدارندگی، اصلاح و حفاظت از جامعه را نیز دنبال می‌کند (Garland, 2001: 11). این نظام در جوامع دموکراتیک، مسئولیت تضمین حقوق شهروندان و اجرای عدالت به صورت بی‌طرفانه را بر عهده دارد، اما در عمل اغلب با چالش‌هایی چون تبعیض و نابرابری مواجه است (گارلند، ۱۳۹۸: ۹۶). از منظر فلسفی، عدالت کیفری به دو رویکرد عمده تقسیم می‌شود: رویکرد تنبیهی<sup>۱</sup> و رویکرد بازپرورانه<sup>۲</sup>. رویکرد تنبیهی، که ریشه در ایده «چشم در برابر چشم» دارد، بر تناسب مجازات با جرم تأکید می‌کند (Von Hirsch, 1993: 12). در مقابل، رویکرد بازپرورانه، که در قرن بیستم برجسته‌تر شد، به اصلاح مجرم و بازگرداندن او به جامعه اولویت می‌دهد (Braithwaite, 2002: 5). این دوگانگی نشان‌دهنده تنش میان اهداف فردی و جمعی در عدالت کیفری است که قرارداد اجتماعی می‌تواند به‌عنوان چارچوبی برای حل آن عمل کند. کارکردهای عدالت کیفری در جامعه فراتر از مجازات صرف است. به گفته آنتونی داف در مجازات، ارتباط و جامعه (۲۰۰۱)، این نظام باید به‌عنوان ابزاری ارتباطی عمل کند که ارزش‌های اخلاقی جامعه را به مجرمان منتقل کرده و آن‌ها را به پذیرش مسئولیت تشویق کند (Duff, 2001: 79). همچنین، عدالت کیفری در حفظ اعتماد عمومی به نظم اجتماعی نقش دارد، زیرا شکست در اجرای عادلانه قوانین می‌تواند به بی‌ثباتی منجر شود (Tyler, 2006: 23).

### ۳-۲- نقش توافقات اجتماعی در مشروعیت‌بخشی به نظام کیفری

قرارداد اجتماعی به‌عنوان پایه نظری عدالت کیفری، چارچوبی ارائه می‌دهد که بر اساس آن، افراد پذیرای محدودیت‌هایی بر آزادی خود در ازای امنیت و عدالت می‌شوند. در نظریه توماس هابز، عدالت کیفری مستقیماً از قرارداد اجتماعی نشئت می‌گیرد؛ زیرا بدون یک قدرت مرکزی که قوانین را اجرا کند، جامعه به هرج و مرج بازمی‌گردد (Hobbes, 2017: 227). در این دیدگاه، مجازات نه تنها حق حاکم، بلکه وظیفه او برای حفظ نظم است (Hobbes, 2017: 230). این رویکرد، عدالت کیفری را به ابزاری برای کنترل اجتماعی تبدیل می‌کند، اما انتقاداتی چون نادیده گرفتن حقوق فردی را به دنبال دارد. جان لاک دیدگاه متعادل‌تری ارائه می‌دهد. او معتقد است که در وضعیت طبیعی، هر فرد حق مجازات متجاوزان به حقوقش را دارد، اما با ورود به قرارداد اجتماعی، این حق به دولت واگذار می‌شود تا به صورت بی‌طرفانه اجرا شود (Locke, 1988: 271). لاک تأکید می‌کند که هدف عدالت کیفری باید حفاظت از حقوق طبیعی (زندگی، آزادی و مالکیت) باشد و مجازات‌ها نباید بیش از حد لازم سخت‌گیرانه باشند (Locke, 1988: 352). این ایده، پایه‌ای برای نظام‌های کیفری لیبرال شد که بر تناسب و انصاف تأکید دارند. ژان ژاک روسو رویکرد متفاوتی را مطرح می‌کند که در آن عدالت کیفری از اراده عمومی سرچشمه می‌گیرد. او استدلال می‌کند که قوانین کیفری باید بازتاب‌دهنده خواست جمعی باشند و مجازات‌ها نه برای انتقام، بلکه برای حفظ آزادی همگان اعمال شوند (Rousseau, 1997: 66). این دیدگاه، عدالت کیفری را به ابزاری برای تقویت همبستگی اجتماعی تبدیل می‌کند، اما در عمل، تعیین «اراده عمومی» در جوامع متنوع دشوار است.

در نظریه‌های معاصر جان رالز قرارداد اجتماعی را به‌عنوان مبنایی برای عدالت کیفری عادلانه بازتعریف کرد. او در نظریه عدالت (۱۹۷۱) استدلال می‌کند که اصول عدالت، از جمله برابری در مقابل قانون و تناسب مجازات، باید از موقعیت اولیه انتخاب شوند (Rawls, 1999: 221). رالز معتقد است که نظام کیفری تنها زمانی مشروع است که نابرابری‌های اجتماعی را تشدید نکند و به نفع کم‌برخوردارترین افراد عمل کند (Rawls, 1999: 226). این دیدگاه، عدالت کیفری را به چالشی برای رفع تبعیض ساختاری دعوت می‌کند. فیلیپ پتیت در جمهوریت‌گرایی (۱۹۹۷) نیز عدالت کیفری را از منظر آزادی به‌مثابه عدم سلطه بررسی می‌کند. او پیشنهاد می‌دهد که مجازات‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که از سلطه افراد یا گروه‌ها بر دیگران جلوگیری

<sup>1</sup> Retributive

<sup>2</sup> Restorative

کنند، نه اینکه خود به ابزاری برای سلطه دولت تبدیل شوند (Pettit, 1997: 152). این رویکرد، نظام کیفری را مسئول حفاظت از آزادی‌های مدنی می‌داند و بر پیشگیری از سوءاستفاده از قدرت تأکید دارد. مارتا نوسباوم در مرزهای عدالت (۲۰۰۶) با انتقاد از قرارداد اجتماعی سنتی، عدالت کیفری را بر اساس نظریه قابلیت‌ها بازتعریف می‌کند. او معتقد است که هدف این نظام باید تضمین شرایطی باشد که هر فرد بتواند قابلیت‌های انسانی خود (مانند زندگی شایسته و مشارکت اجتماعی) را شکوفا کند (Nussbaum, 2006: 71). از این منظر، مجازات‌ها باید بازپرورانه باشند و به جای حذف مجرمان از جامعه، به بازگشت آن‌ها کمک کنند.

لذا می‌توان اینگونه استدلال کرد که ارتباط عدالت کیفری با قرارداد اجتماعی در این نهفته است که هر دو به دنبال توازن میان فرد و جامعه هستند. در نظریه‌های کلاسیک، این ارتباط بیشتر بر مشروعیت قدرت متمرکز بود، اما در رویکردهای معاصر، تأکید بر انصاف، برابری و حقوق انسانی افزایش یافته است. با این حال، چالش‌هایی چون نابرابری‌های ساختاری، سوءاستفاده از مجازات‌ها و تنوع فرهنگی نشان می‌دهند که قرارداد اجتماعی به تنهایی نمی‌تواند همه مسائل عدالت کیفری را حل کند (Alexander, 2010: 7). به عنوان مثال، میشل الکساندر در جیم کرو جدید (۲۰۱۰) استدلال می‌کند که نظام کیفری در آمریکا به ابزاری برای تداوم تبعیض نژادی تبدیل شده، که با اصول قرارداد اجتماعی عادلانه در تضاد است (Alexander, 2010: 16). پس عدالت کیفری و قرارداد اجتماعی در یک رابطه دوسویه قرار دارند: قرارداد اجتماعی مبنای مشروعیت نظام کیفری است و نظام کیفری، ابزار اجرایی این قرارداد. از هابز تا نوسباوم، این ارتباط به شیوه‌های مختلف تفسیر شده است، اما هدف مشترک آن‌ها حفظ نظم و عدالت بوده است. نظریه‌های معاصر با تأکید بر انصاف، آزادی و قابلیت‌ها، این ارتباط را غنی‌تر کرده‌اند، اما همچنان نیازمند بازاندیشی در مواجهه با چالش‌های زمانه مدرن هستند.

### ۳-۳- نقش و تأثیر توافق‌های اجتماعی در نظریه قرارداد اجتماعی روسو بر عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی، به عنوان حوزه‌ای خاص از حقوق کیفری، رویکردی نوین است که به جای تمرکز صرف بر مجازات تنبیهی، بر بازسازی روابط اجتماعی، جبران خسارت قربانیان، و بازپروری مجرمان تأکید دارد. این حوزه، که در دهه‌های اخیر در نظام‌های حقوقی بسیاری از کشورها مانند نیوزیلند، کانادا و برخی ایالت‌های آمریکا پیاده‌سازی شده، ریشه در ایده‌های فلسفی دارد که توافق‌های اجتماعی را مبنای حل تعارضات قرار می‌دهد. در این میان، نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو با مفهوم محوری «اراده عمومی»، نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. اراده عمومی روسو، که بیانگر خواست جمعی جامعه برای تحقق خیر عمومی است (Rousseau, 1997: 66)، می‌تواند چارچوبی نظری برای عدالت ترمیمی فراهم کند، زیرا هر دو بر مشارکت جمعی، توافق داوطلبانه، و بازسازی همبستگی اجتماعی تمرکز دارند. این بخش ابتدا به بررسی نقش توافق‌های اجتماعی روسو در شکل‌گیری عدالت ترمیمی می‌پردازد، سپس تأثیر آن را بر فرآیندهای عملی مانند میانجی‌گری و جبران خسارت تحلیل می‌کند، و در نهایت چالش‌ها و محدودیت‌های این تأثیر را در بستر حقوق کیفری معاصر ارزیابی می‌نماید.

#### الف) نقش توافق‌های اجتماعی روسو در بنیان‌های نظری عدالت ترمیمی

نظریه قرارداد اجتماعی روسو، بر خلاف دیدگاه‌های هابز و لاک که بر اقتدار مرکزی یا حقوق فردی تأکید دارند، قرارداد را به عنوان توافقی جمعی تعریف می‌کند که در آن افراد آزادی خود را به کل جامعه واگذار می‌کنند تا از طریق اراده عمومی، خود قانون‌گذار شوند (Rousseau, 1997: 50). این ایده، عدالت را نه به عنوان اعمال قدرت از بالا، بلکه به عنوان نتیجه توافق همگانی می‌بیند. در حوزه عدالت ترمیمی، این توافق‌های اجتماعی می‌توانند مبنایی برای حل جرایم باشند، زیرا جرم را نه تنها نقض قانون فردی، بلکه اختلال در تعادل اجتماعی تلقی می‌کنند. جان بریث‌ویت، یکی از نظریه‌پردازان کلیدی عدالت

ترمیمی، استدلال می‌کند که این رویکرد با تأکید بر «شرم‌گیری بازپروانه»<sup>۱</sup>، مجرم را به پذیرش مسئولیت از طریق گفت‌وگوی جمعی تشویق می‌کند، که این دقیقاً با اراده عمومی روسو هم‌خوانی دارد (Braithwaite, 2002: 5). اراده عمومی، به عنوان خواست جمعی برای خیر عمومی، می‌تواند عدالت ترمیمی را از یک فرآیند قضایی به یک توافق اجتماعی تبدیل کند که همه طرف‌ها (قربانی، مجرم، و جامعه) در آن مشارکت دارند. برای مثال، در مدل نیوزیلندی عدالت ترمیمی<sup>۲</sup>، خانواده‌ها و جامعه محلی در حل جرم نوجوانان شرکت می‌کنند، که این شبیه به ایده روسو از مشارکت همگانی برای حفظ نظم است (Rousseau, 1997: 66). این نقش، عدالت ترمیمی را به حوزه‌ای خاص از حقوق کیفری تبدیل می‌کند که بر توافقات اجتماعی تکیه دارد، نه صرفاً قوانین تنبیهی. تأثیر این توافقات در آن است که مشروعیت نظام کیفری را افزایش می‌دهد، زیرا بر خلاف مجازات‌های سنتی که اغلب به عنوان تحمیل خارجی دیده می‌شوند، عدالت ترمیمی بر اساس اراده جمعی عمل می‌کند و اعتماد اجتماعی را بازسازی می‌نماید.

### ب) تأثیر عملی توافقات اجتماعی روسو بر فرآیندهای عدالت ترمیمی

تأثیر توافقات اجتماعی روسو بر عدالت ترمیمی در فرآیندهای عملی مانند میانجی‌گری، جبران خسارت، و بازپروری مجرمان قابل مشاهده است. نخست، میانجی‌گری به عنوان هسته عدالت ترمیمی، مستقیماً از ایده توافق جمعی روسو الهام می‌گیرد. در میانجی‌گری، قربانی و مجرم با حضور یک میانجی بی‌طرف به گفت‌وگو می‌پردازند تا به توافقی داوطلبانه برای جبران خسارت برسند. این فرآیند، مشابه اراده عمومی روسو است که خواست فردی را در خیر جمعی ادغام می‌کند (Rousseau, 1997: 66). مطالعات نشان می‌دهند که میانجی‌گری نرخ رضایت قربانیان را تا ۸۰٪ افزایش می‌دهد، زیرا آن‌ها احساس می‌کنند صدای‌شان شنیده شده و توافق بر اساس خواست جمعی شکل گرفته است (Braithwaite, 2002: 72). دوم، جبران خسارت قربانیان، که شامل پرداخت غرامت مالی، عذرخواهی، یا خدمات اجتماعی است، تحت تأثیر توافقات اجتماعی روسو قرار دارد. روسو معتقد است که قرارداد اجتماعی باید تعادل را از طریق مشارکت همگانی بازگرداند (Rousseau, 1997: 50)، و در عدالت ترمیمی، این جبران نه تنها خسارت فردی را ترمیم می‌کند، بلکه همبستگی اجتماعی را تقویت می‌نماید. برای نمونه، در برنامه‌های عدالت ترمیمی کانادا برای جرایم خشونت خانگی، مجرم از طریق توافق اجتماعی به حمایت از قربانی متعهد می‌شود، که این با اصول روسو برای حفظ خیر عمومی هم‌راستاست. سوم، بازپروری مجرمان در عدالت ترمیمی، با تأکید بر بازگشت مجرم به جامعه، از اراده عمومی روسو برای جلوگیری از انزوای اجتماعی الهام می‌گیرد. روسو جرم را نتیجه اختلال در اراده عمومی می‌بیند و مجازات را ابزاری برای بازسازی آن می‌داند (Rousseau, 1997: 66). در عمل، برنامه‌هایی مانند Circles of Support and Accountability در انگلستان، که جامعه محلی در بازپروری مجرمان جنسی شرکت می‌کند، نرخ بازگشت به جرم را تا ۷۰٪ کاهش داده‌اند (Tyler, 2006: 23). این تأثیر نشان می‌دهد که توافقات اجتماعی روسو می‌تواند عدالت ترمیمی را به حوزه‌ای کارآمد از حقوق کیفری تبدیل کند که نه تنها جرم را حل می‌کند، بلکه پیشگیری از تکرار آن را نیز تضمین می‌نماید.

### ج) چالش‌ها و محدودیت‌های تأثیر توافقات اجتماعی روسو در عدالت ترمیمی

با وجود مزایا، تأثیر توافقات اجتماعی روسو بر عدالت ترمیمی با چالش‌هایی روبه‌روست که در حوزه حقوق کیفری معاصر برجسته می‌شوند. نخست، تعیین اراده عمومی در جوامع متنوع فرهنگی دشوار است. روسو فرض را بر جامعه‌ای

<sup>1</sup> reintegrative shaming

<sup>۲</sup> معروف به Family Group Conferencing

همگن می‌گذارد (Rousseau, 1997: 41)، اما در واقعیت، تنوع نژادی و فرهنگی می‌تواند توافق را مختل کند. برای مثال، در جوامع مهاجر، میانجی‌گری ممکن است به دلیل تفاوت‌های فرهنگی به عنوان تحمیل اکثریت دیده شود (Cunneen & Tauri, 2016: 12). دوم، نابرابری‌های ساختاری، مانند تفاوت‌های اقتصادی یا جنسیتی، می‌تواند توافق‌های اجتماعی را نامتعادل کند. پیتمن انتقاد می‌کند که قرارداد اجتماعی روسو مردسالارانه است و زنان را به حاشیه می‌راند (Pateman, 1988: 2)، که این در عدالت ترمیمی می‌تواند به عدم مشارکت برابر قربانیان زن منجر شود. سوم، محدودیت‌های عملی مانند کمبود منابع یا مقاومت نهادهای قضایی سنتی، اجرای توافق‌های مبتنی بر روسو را دشوار می‌سازد. مطالعات نشان می‌دهند که در کشورهای در حال توسعه، عدالت ترمیمی اغلب به دلیل کمبود میانجی‌گران آموزش‌دیده شکست می‌خورد (Garland, 2001: 11). با این حال، این چالش‌ها با بازتعریف اراده عمومی در پرتو نظریه‌های معاصر مانند نوسباوم (که بر قابلیت‌های انسانی تأکید دارد) قابل‌رفع‌اند (Nussbaum, 2006: 231). در نهایت، تأثیر توافق‌های اجتماعی روسو بر عدالت ترمیمی نشان می‌دهد که این حوزه می‌تواند پلی بین فلسفه و حقوق کیفری باشد، اما موفقیت آن به انطباق با واقعیت‌های اجتماعی وابسته است.

این بررسی حاکی از آن است که توافق‌های اجتماعی در نظریه روسو، عدالت ترمیمی را به حوزه‌ای پویا از حقوق کیفری تبدیل می‌کند که بر مشارکت و بازسازی تمرکز دارد. این نقش نه تنها نظری، بلکه عملی است و می‌تواند به کاهش بار نظام قضایی و افزایش رضایت اجتماعی منجر شود.

#### ۴- نظریه‌های فلسفی معاصر درباره قرارداد اجتماعی

پس از بررسی مبانی نظری قرارداد اجتماعی و ارتباط آن با عدالت کیفری، اکنون نوبت به کاوش در نظریه‌های فلسفی معاصر می‌رسد که این مفهوم را در پرتو چالش‌های مدرن بازتعریف کرده‌اند. در حالی که نظریه‌پردازان کلاسیک مانند هابز، لاک و روسو قرارداد اجتماعی را به‌عنوان مبنایی برای مشروعیت دولت و نظم اجتماعی مطرح کردند، فیلسوفان معاصر با توجه به پیچیدگی‌های جوامع امروزی، از جمله نابرابری‌های ساختاری، تنوع فرهنگی و مسائل حقوق بشری، این ایده را گسترش داده‌اند. این بخش به بررسی دیدگاه‌های برجسته‌ای چون نظریه عدالت جان رالز، مفهوم آزادی به‌مثابه عدم سلطه فیلیپ پتیت، و رویکرد قابلیت‌های مارتا نوسباوم می‌پردازد. هر یک از این نظریه‌ها، قرارداد اجتماعی را از زاویه‌ای نوین تفسیر کرده و پیامدهای آن را برای عدالت کیفری روشن می‌سازند. هدف این بخش، تحلیل این است که چگونه این رویکردهای معاصر می‌توانند چارچوبی برای فهم و بهبود نظام‌های کیفری در دنیای امروز ارائه دهند، در حالی که به محدودیت‌ها و امکانات هر یک نیز توجه می‌شود.

#### ۴-۱- بررسی دیدگاه جان رالز: عدالت به‌مثابه انصاف و پیامدهای آن برای عدالت کیفری

جان رالز، یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، با ارائه نظریه عدالت به‌مثابه انصاف<sup>۱</sup> گامی نو در بازتعریف قرارداد اجتماعی برداشت. دیدگاه او نه تنها بر فلسفه سیاسی، بلکه بر درک ما از عدالت کیفری نیز تأثیر عمیقی گذاشته است. این بخش ابتدا به تشریح اصول نظریه رالز می‌پردازد، سپس پیامدهای آن را برای نظام عدالت کیفری بررسی می‌کند و در نهایت به تحلیل انتقادی این دیدگاه در بستر مسائل معاصر می‌نشیند.

#### الف) تشریح نظریه عدالت به‌مثابه انصاف

رالز مفهوم قرارداد اجتماعی را از یک توافق تاریخی به یک ابزار فرضی تبدیل کرد که هدف آن تعیین اصول عادلانه برای ساختار اجتماعی است. او ایده «موقعیت اولیه» را معرفی می‌کند، حالتی فرضی که در آن افراد پشت «پرده بی‌خبری» قرار

<sup>1</sup> Justice as Fairness



دارند و از جایگاه اجتماعی، جنسیت، نژاد یا توانایی‌های خود بی‌اطلاع‌اند (Rawls, 1999: 118). در این موقعیت، افراد به صورت عقلانی و بی‌طرفانه دو اصل اساسی عدالت را انتخاب می‌کنند: اصل اول، تضمین برابری حداکثری در حقوق و آزادی‌های اساسی برای همه؛ و اصل دوم، که شامل «اصل تفاوت»<sup>۱</sup> است، اجازه می‌دهد نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی تنها در صورتی وجود داشته باشند که به نفع کم‌برخوردارترین اعضای جامعه باشند و با برابری فرصت‌ها همراه شوند (رالز، ۱۳۸۹: ۲۰۵). رالز استدلال می‌کند که این اصول از یک توافق عادلانه ناشی می‌شوند، زیرا افراد در موقعیت اولیه هیچ انگیزه‌ای برای تبعیض یا سوگیری ندارند (Rawls, 1999: 122). او همچنین تأکید می‌کند که عدالت کیفری بخشی از «ساختار اساسی جامعه» است که باید با این اصول هم‌راستا باشد (رالز، ۱۴۰۰ الف: ۲۶۴). به این ترتیب، در دیدگاه رالز، نظام کیفری نه تنها باید قوانین را اجرا کند، بلکه باید از برابری در دسترسی به عدالت و تناسب مجازات‌ها اطمینان حاصل کند.

### ب) پیامدهای نظریه رالز برای عدالت کیفری

نظریه رالز پیامدهای مشخصی برای عدالت کیفری دارد. نخست، اصل برابری در آزادی‌های اساسی به این معناست که همه افراد، صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی یا اقتصادی، باید از حقوق یکسانی در برابر قانون برخوردار باشند (Rawls, 1999: 61). این اصل، تبعیض در نظام کیفری، مانند برخورد متفاوت با افراد بر اساس نژاد یا ثروت، را غیرقابل قبول می‌داند. به عنوان مثال، رالز مجازات‌هایی را که به طور ناعادلانه گروه‌های محروم را هدف قرار می‌دهند، به عنوان نقض عدالت به مثابه انصاف رد می‌کند (رالز، ۱۴۰۰ ب: ۱۶۳). دوم، اصل تفاوت بر طراحی نظام کیفری تأکید دارد که به نفع کم‌برخوردارترین افراد عمل کند. رالز معتقد است که اگر مجازات‌ها یا قوانین کیفری به گونه‌ای باشند که فقرا یا اقلیت‌ها را بیش از حد تحت فشار قرار دهند، این نظام مشروعیت خود را از دست می‌دهد (Rawls, 1999: 83). او همچنین بر اهمیت تناسب در مجازات تأکید دارد و استدلال می‌کند که مجازات باید به اندازه‌ای باشد که نظم اجتماعی را حفظ کند، اما نباید به بی‌عدالتی یا سرکوب منجر شود (Rawls, 1999: 223). سوم، رالز به نقش بازدارندگی و اصلاح در عدالت کیفری توجه نشان می‌دهد. او در بحث از «اصل کارایی»، مجازات را به عنوان ابزاری برای کاهش جرم می‌بیند، اما این ابزار باید با اصول عدالت سازگار باشد. به این معنا، رویکرد رالز از مجازات صرفاً تنبیهی فاصله می‌گیرد و به سمت سیستمی متعادل‌تر حرکت می‌کند که بازپروری را نیز در نظر دارد.

### ج) تحلیل انتقادی و کاربرد در عدالت کیفری معاصر

از منظر تحلیلی، نظریه رالز چارچوبی جذاب برای بازاندیشی در عدالت کیفری ارائه می‌دهد، اما با چالش‌هایی نیز روبه‌روست. یکی از نقاط قوت این دیدگاه، تأکید آن بر برابری و انصاف است که می‌تواند به کاهش نابرابری‌های ساختاری در نظام‌های کیفری کمک کند (توحیدفام، ۱۳۹۱: ۱۰۲). برای مثال، در جوامعی که افراد کم‌درآمد به دلیل عدم دسترسی به وکیل یا تعصبات قضایی با مجازات‌های سنگین‌تری مواجه می‌شوند، اصول رالز می‌تواند مبنایی برای اصلاحات ساختاری فراهم کند. این اصول، سیاست‌گذاران را به بازنگری در قوانینی تشویق می‌کند که به طور ناعادلانه گروه‌های خاصی را هدف قرار می‌دهند. با این حال، رویکرد رالز به دلیل انتزاعی بودن مورد انتقاد قرار می‌گیرد. موقعیت اولیه و پرده بی‌خبری، اگرچه از نظر نظری بی‌طرفی را تضمین می‌کنند، در عمل نمی‌توانند پیچیدگی‌های روابط قدرت و تعارض‌های فرهنگی را در جوامع واقعی توضیح دهند. به عنوان مثال، در جهانی که نژادپرستی یا تبعیض جنسیتی به صورت سیستمی عمل می‌کند، چگونه می‌توان اطمینان یافت که اصول انتخاب‌شده در موقعیت اولیه واقعاً به نفع همه باشند؟ این محدودیت نشان می‌دهد که نظریه رالز بیشتر یک راهنمای ایده‌آل است تا یک دستورالعمل عملی.

<sup>1</sup> Difference principle

در زمینه عدالت کیفری، تأکید رالز بر تناسب و انصاف می‌تواند به کاهش مجازات‌های بیش از حد سخت‌گیرانه، مانند حبس‌های طولانی برای جرایم جزئی، منجر شود. اما این دیدگاه کمتر به مسائل عملیاتی مانند هزینه‌های بازپروری یا مقاومت نهادهای قضایی در برابر تغییر می‌پردازد (همان: ۱۰۷). همچنین، تمرکز رالز بر برابری رسمی ممکن است نابرابری‌های واقعی را که خارج از چارچوب قانون رخ می‌دهند، نادیده بگیرد، مانند تأثیر فقر بر ارتکاب جرم. در نهایت، نظریه رالز ما را به این پرسش دعوت می‌کند که آیا عدالت کیفری می‌تواند همزمان هم عادلانه باشد و هم کارآمد؟ پاسخ به این پرسش نیازمند تعادلی است که رالز به‌طور کامل به آن دست نیافته، اما ایده‌های او همچنان الهام‌بخش بحث‌هایی درباره چگونگی ایجاد نظامی کیفری هستند که نه تنها نظم را حفظ کند، بلکه عدالت را نیز به معنای واقعی کلمه تحقق بخشد.

## ۴-۲- رویکرد فیلیپ پتیت: آزادی به‌مثابه عدم‌سلطه و تأثیر آن بر مجازات

فیلیپ پتیت، فیلسوف سیاسی معاصر، با ارائه نظریه‌ای نو در سنت جمهوری‌خواهی<sup>۱</sup>، مفهوم قرارداد اجتماعی را از منظر آزادی به‌مثابه عدم‌سلطه<sup>۲</sup> بازتعریف کرده است. این دیدگاه، نه تنها به‌عنوان چارچوبی برای سازمان‌دهی سیاسی، بلکه به‌عنوان مبنایی برای بازاندیشی در نظام مجازات و عدالت کیفری نیز عمل می‌کند. این بخش ابتدا اصول نظریه پتیت را توضیح می‌دهد، سپس تأثیر آن را بر مفهوم مجازات بررسی می‌کند و در نهایت به تحلیل انتقادی این رویکرد در بستر عدالت کیفری می‌پردازد.

### ۴-۲-۱- تشریح نظریه آزادی به‌مثابه عدم‌سلطه

پتیت آزادی را نه صرفاً به‌عنوان نبود مداخله<sup>۳</sup> که در سنت لیبرال مطرح است، بلکه به‌عنوان غیاب سلطه تعریف می‌کند. او استدلال می‌کند که فرد تنها زمانی آزاد است که از تسلط خودسرانه دیگران، چه افراد و چه نهادها، در امان باشد (Pettit, 1997: 52). سلطه، به‌گفته پتیت، زمانی رخ می‌دهد که یک فرد یا گروه بتواند بدون پاسخگویی یا رضایت فرد دیگر، در زندگی او مداخله کند، حتی اگر این مداخله عملاً اعمال نشود (پتیت، ۱۴۰۰: ۴۲). این تمایز ظریف، آزادی را از یک مفهوم صرفاً منفی به یک وضعیت فعال و اجتماعی ارتقا می‌دهد که نیازمند حفاظت نهادینه‌شده است. در چارچوب قرارداد اجتماعی، پتیت دولت را نهادی می‌بیند که باید از طریق قوانین و ساختارهای دموکراتیک، سلطه را به حداقل برساند و آزادی شهروندان را تضمین کند (Pettit, 2018: 73). برخلاف نظریه‌پردازان کلاسیک مانند هابز که اقتدار مطلق را ضروری می‌دانستند، پتیت بر اهمیت کنترل مردمی بر قدرت تأکید دارد. او پیشنهاد می‌کند که قوانین باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که از سوءاستفاده قدرت جلوگیری کنند و در عین حال، شهروندان را در برابر سلطه یکدیگر محافظت کنند (Pettit, 1997: 172). این دیدگاه، قرارداد اجتماعی را به توافقی برای ایجاد نظامی عادلانه و غیرسلطه‌گر تبدیل می‌کند.

### ۴-۲-۲- تأثیر نظریه پتیت بر مجازات

نظریه آزادی به‌مثابه عدم‌سلطه پیامدهای مهمی برای عدالت کیفری و به‌ویژه مفهوم مجازات دارد. پتیت معتقد است که هدف اصلی نظام کیفری باید کاهش سلطه باشد، چه سلطه‌ای که از سوی مجرمان بر قربانیان اعمال می‌شود و چه سلطه‌ای که ممکن است از سوی دولت بر شهروندان تحمیل شود (پتیت و وست، ۱۴۰۰: ۸۴ و موسوی‌فرد و همکاران، ۱۴۰۳: ۳۲۲). از این منظر، مجازات نه صرفاً ابزاری برای تنبیه یا بازدارندگی، بلکه مکانیزمی برای بازسازی تعادل آزادی در جامعه است. پتیت استدلال

<sup>1</sup> Republicanism

<sup>2</sup> Freedom as non-domination

<sup>3</sup> Negative liberty

می‌کند که جرم، به‌عنوان نقض آزادی دیگران، نوعی سلطه است که باید پاسخ داده شود. مجازات در این چارچوب، باید به‌گونه‌ای طراحی شود که سلطه مجرم را خنثی کند و قربانی را از آسیب بیشتر در امان نگه دارد (Pettit, 1997: 156). با این حال، او هشدار می‌دهد که خود مجازات نباید به ابزاری برای سلطه دولت تبدیل شود. به عنوان مثال، حبس‌های طولانی یا شرایط غیرانسانی زندان‌ها می‌توانند به‌جای کاهش سلطه، آن را در قالب سلطه دولتی بازتولید کنند. پتیت بر لزوم پاسخگویی نهادهای کیفری و مشارکت شهروندان در نظارت بر این نظام تأکید دارد تا از سوءاستفاده جلوگیری شود (Pettit, 1997: 183). از نظر پتیت، مجازات باید متناسب و هدفمند باشد و به بازپروری نیز توجه کند. او پیشنهاد می‌دهد که نظام کیفری باید شرایطی را فراهم کند که مجرم پس از تحمل، بتواند به‌عنوان عضوی آزاد و غیرسلطه‌گر به جامعه بازگردد. این رویکرد، ترکیبی از تنبیه و اصلاح را ترویج می‌کند که با هدف نهایی حفظ آزادی همگان سازگار است.

نظریه پتیت از منظر تحلیلی، دریچه‌ای تازه به سوی عدالت کیفری می‌گشاید که بر حفاظت از آزادی متمرکز است. تأکید او بر کاهش سلطه، می‌تواند راهنمایی برای اصلاح نظام‌هایی باشد که در آن‌ها مجازات به ابزاری برای سرکوب گروه‌های خاص، مانند اقلیت‌ها یا فقرا، تبدیل شده است (صافی، ۱۳۹۰: ۱۳۱). به عنوان مثال، در شرایطی که قوانین کیفری به‌طور نامتناسب علیه افراد کم‌درآمد اعمال می‌شوند، رویکرد پتیت می‌تواند مبنایی برای بازنگری در این سیاست‌ها و کاهش سلطه ساختاری باشد. با این حال، این دیدگاه با چالش‌هایی نیز مواجه است:

- نخست، تعریف سلطه و تشخیص آن در عمل دشوار است. آیا هر قانون کیفری که آزادی فردی را محدود می‌کند، به معنای سلطه است؟ این ابهام می‌تواند کاربرد عملی نظریه را پیچیده کند.
- دوم، تأکید پتیت بر پاسخگویی و نظارت مردمی، اگرچه آرمانی است، اما در جوامعی با نهادهای ضعیف یا فساد گسترده، به‌سختی قابل‌اجرا به نظر می‌رسد. برای مثال، در نظام‌هایی که قدرت قضایی از کنترل دموکراتیک خارج است، چگونه می‌توان از سلطه دولتی جلوگیری کرد؟

در زمینه مجازات، رویکرد پتیت از مجازات‌های بیش از حد سخت‌گیرانه انتقاد می‌کند و به سوی سیستمی متعادل‌تر حرکت می‌کند که هم قربانی را محافظت کند و هم مجرم را اصلاح نماید. این ایده می‌تواند به کاهش استفاده از حبس‌های طولانی و توجه بیشتر به برنامه‌های بازپروری منجر شود. اما این رویکرد کمتر به جنبه‌های عملیاتی مانند هزینه‌ها یا مقاومت اجتماعی در برابر کاهش مجازات‌ها می‌پردازد. همچنین، تمرکز بر عدم‌سلطه ممکن است نیازهای قربانیان، مانند جبران خسارت یا احساس عدالت، را به‌طور کامل پوشش ندهد. به‌طور کلی، نظریه پتیت ما را به بازاندیشی در هدف مجازات دعوت می‌کند: آیا مجازات صرفاً برای تنبیه است یا برای بازسازی آزادی؟ این پرسش، نظام کیفری را از یک نهاد صرفاً تنبیهی به سیستمی تبدیل می‌کند که باید در خدمت آزادی و عدالت باشد، اما تحقق آن نیازمند سازوکارهایی فراتر از چارچوب نظری است.

### ۴-۳- دیدگاه مارتا نوسباوم: نظریه قابلیت‌ها و بازاندیشی در عدالت کیفری

مارتا نوسباوم، فیلسوف معاصر، با ارائه نظریه قابلیت‌ها<sup>۱</sup> چارچوبی نو برای فهم عدالت پیشنهاد کرده است که قرارداد اجتماعی سنتی را به چالش می‌کشد. این نظریه، بر توانمندی‌های واقعی افراد برای زیستن یک زندگی شایسته تمرکز دارد و پیامدهای عمیقی برای بازاندیشی در عدالت کیفری ارائه می‌دهد. این بخش ابتدا اصول نظریه قابلیت‌ها را توضیح می‌دهد، سپس تأثیر آن را بر عدالت کیفری بررسی می‌کند و در نهایت به تحلیل انتقادی این دیدگاه در زمینه مسائل کیفری می‌پردازد.

<sup>1</sup> Capabilities approach

#### ۴-۳-۱- تشریح نظریه قابلیت‌ها

نوسباوم نظریه قابلیت‌ها را به‌عنوان جایگزینی برای رویکردهای قراردادگرایانه سنتی، مانند نظریه رالز، مطرح می‌کند. او استدلال می‌کند که قرارداد اجتماعی کلاسیک، که بر توافق میان افراد عقلانی و برابر فرض شده بنا شده، نمی‌تواند نیازهای گروه‌هایی مانند افراد دارای معلولیت، کودکان یا حیوانات را در نظر بگیرد، زیرا این گروه‌ها اغلب در فرآیند توافق حضور ندارند (Nussbaum, 2006: 14). به جای آن، نوسباوم بر «قابلیت‌ها» تمرکز می‌کند؛ یعنی مجموعه فرصت‌های واقعی که افراد برای دستیابی به کارکردهای اساسی انسانی، مانند زندگی، سلامت، آموزش و مشارکت اجتماعی، در اختیار دارند (خزاعی، ۱۳۹۳: ۱۳۸). نوسباوم فهرستی از ده قابلیت مرکزی پیشنهاد می‌دهد که شامل مواردی چون زندگی با طول عمر طبیعی، سلامت جسمانی، تمامیت جسمانی، تخیل و فکر، عواطف، عقل عملی، تعلق اجتماعی، احترام به طبیعت، بازی و کنترل بر محیط است (Nussbaum, 2006: 76-78). او تأکید می‌کند که عدالت باید تضمین‌کننده حداقل سطحی از این قابلیت‌ها برای همه افراد باشد، نه صرفاً برابری صوری در حقوق یا منابع (فوزی و مرادی، ۱۳۸۹: ۱۰۰). در این چارچوب، دولت موظف است شرایطی فراهم کند که هر فرد بتواند این قابلیت‌ها را به‌طور کامل شکوفا کند، و این وظیفه به‌طور مستقیم به نظام کیفری نیز مرتبط می‌شود (Nussbaum, 2006: 230). نوسباوم قرارداد اجتماعی را به دلیل تمرکز بر توافق میان افراد خودمختار نقد می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که عدالت باید بر اساس نتایج واقعی زندگی افراد سنجیده شود، نه فرضیه‌های انتزاعی (Nussbaum, 2006: 15). این دیدگاه، عدالت کیفری را از یک نظام مبتنی بر مجازات به سیستمی برای ارتقای شأن انسانی و توانمندی افراد تغییر جهت می‌دهد.

#### ۴-۳-۲- تأثیر نظریه قابلیت‌ها بر عدالت کیفری

نظریه قابلیت‌ها پیامدهای مهمی برای بازاندیشی در عدالت کیفری دارد. نخست، نوسباوم مجازات را از منظر تأثیر آن بر قابلیت‌های انسانی بررسی می‌کند. او استدلال می‌کند که هدف نظام کیفری باید بازسازی قابلیت‌های از دست‌رفته قربانیان و مجرمان باشد، نه صرفاً تنبیه یا حذف مجرم از جامعه (Nussbaum, 2006: 231). برای مثال، مجازات‌هایی که سلامت جسمانی یا تعلق اجتماعی مجرم را نابود می‌کنند (مانند حبس انفرادی طولانی‌مدت)، از نظر او غیرقابل قبول‌اند، زیرا این قابلیت‌های اساسی را نقض می‌کنند (Nussbaum, 2006: 233). دوم، نوسباوم بر اهمیت بازپروری تأکید دارد. او معتقد است که نظام کیفری باید به مجرمان کمک کند تا قابلیت‌هایی مانند عقل عملی و تعلق اجتماعی را بازیابند و به‌عنوان اعضای فعال و شایسته به جامعه بازگردند (Nussbaum, 2006: 234). این رویکرد، مجازات را از یک عمل انتقامی به یک فرآیند ترمیمی تبدیل می‌کند که هدفش بازسازی شأن انسانی است. به عنوان مثال، او از برنامه‌های آموزشی و درمانی در زندان‌ها حمایت می‌کند که می‌توانند به مجرمان فرصت شکوفایی دوباره بدهند (Nussbaum, 2006: 235). سوم، نوسباوم عدالت کیفری را مسئول حفاظت از قابلیت‌های قربانیان می‌داند. او استدلال می‌کند که جرم، با نقض قابلیت‌هایی مانند تمامیت جسمانی یا عواطف قربانی، وظیفه‌ای بر دوش نظام کیفری می‌گذارد تا این خسارت‌ها را جبران کند (Nussbaum, 2006: 231). این جبران ممکن است از طریق حمایت‌های اجتماعی یا فرآیندهای عدالت ترمیمی انجام شود که به قربانیان اجازه می‌دهد صدای خود را بازایند.

از منظر تحلیلی، نظریه قابلیت‌ها دریچه‌ای نو به سوی عدالت کیفری می‌گشاید که بر شأن انسانی و نتایج واقعی زندگی افراد تمرکز دارد. این دیدگاه می‌تواند به کاهش مجازات‌های غیرانسانی، مانند اعدام یا شرایط سخت زندان، منجر شود و سیاست‌گذاران را به طراحی نظام‌هایی تشویق کند که به جای حذف مجرمان، آن‌ها را توانمند سازد. برای مثال، در جوامعی که نرخ بازگشت به جرم بالاست، تأکید نوسباوم بر بازپروری می‌تواند مبنایی برای برنامه‌های آموزشی و حرفه‌ای باشد که از تکرار جرم جلوگیری کند. با این حال، این رویکرد با چالش‌هایی مواجه است:

- نخست، پیاده‌سازی نظریه قابلیت‌ها نیازمند منابع قابل‌توجهی است که در بسیاری از نظام‌های کیفی موجود نیست. تأمین برنامه‌های بازپروری گسترده یا حمایت از قربانیان در مقیاس بزرگ، به بودجه و زیرساخت‌هایی نیاز دارد که ممکن است در عمل غیرقابل‌دسترس باشد.
  - دوم، تمرکز بر قابلیت‌ها ممکن است تنش‌هایی با نیازهای جامعه به نظم و امنیت ایجاد کند. آیا باید به هر قیمتی به مجرمان فرصت شکوفایی داد، حتی اگر این امر امنیت عمومی را به خطر اندازد؟ این پرسش، محدودیت‌های عملی دیدگاه نوسباوم را برجسته می‌کند.
- در زمینه مجازات، رویکرد نوسباوم از نظام‌های تنبیهی سنتی فاصله می‌گیرد و به سوی عدالت ترمیمی حرکت می‌کند. این تغییر می‌تواند به کاهش استفاده از حبس‌های طولانی و توجه بیشتر به نیازهای قربانیان کمک کند، اما ممکن است با مقاومت فرهنگی یا اجتماعی مواجه شود، به‌ویژه در جوامعی که مجازات سخت را نشانه عدالت می‌دانند. همچنین، تأکید بر شأن انسانی ممکن است به نادیده‌گرفتن جنبه‌های بازدارنده مجازات منجر شود که برای حفظ نظم اجتماعی ضروری است. به‌طور کلی، نظریه نوسباوم ما را به این تأمل وامی‌دارد که عدالت کیفی باید در خدمت چه هدفی باشد: تنبیه یا توانمندسازی؟ این دیدگاه، نظام کیفی را از یک نهاد صرفاً قانونی به ابزاری برای ارتقای زندگی انسانی تبدیل می‌کند، اما موفقیت آن به توانایی جامعه در پذیرش و اجرای این آرمان بستگی دارد.

## ۵- تحلیل انتقادی نقش قرارداد اجتماعی در عدالت کیفی معاصر

قرارداد اجتماعی به‌عنوان چارچوبی نظری برای مشروعیت‌بخشی به نظام‌های سیاسی و کیفی، از دوران کلاسیک تا نظریه‌های معاصر، نقشی محوری در تبیین عدالت داشته است. با این حال، در مواجهه با پیچیدگی‌های جوامع معاصر، از جمله نابرابری‌های ساختاری، تنوع فرهنگی و تحولات اجتماعی، کارایی و انطباق‌پذیری این مفهوم مورد پرسش قرار گرفته است. این بخش ابتدا چالش‌های عملی قرارداد اجتماعی در عدالت کیفی را بررسی می‌کند، سپس محدودیت‌ها و امکانات آن را تحلیل می‌کند و در نهایت به ارزیابی انتقادی نقش آن در نظام‌های کیفی مدرن می‌پردازد.

### ۵-۱- چالش‌های عملی: نابرابری، تبعیض و تنوع فرهنگی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های قرارداد اجتماعی در عدالت کیفی معاصر، نابرابری‌های ساختاری است که در بسیاری از جوامع نهادینه شده‌اند. میشل الکساندر نشان می‌دهد که نظام کیفی در ایالات متحده به ابزاری برای تداوم تبعیض نژادی تبدیل شده است، به طوری که سیاه‌پوستان به‌طور نامتناسبی هدف حبس جمعی قرار گرفته‌اند (Alexander, 2010: 16). این واقعیت با ایده قرارداد اجتماعی که فرض را بر توافقی عادلانه و برابر میان همه افراد می‌گذارد، در تضاد است. الکساندر استدلال می‌کند که چنین نظامی نه تنها از توافق همگانی نشئت نگرفته، بلکه گروه‌های خاصی را به حاشیه رانده و از مشارکت در این «قرارداد» محروم کرده است (Alexander, 2010: 183).

تبعیض جنسیتی نیز چالش دیگری است. کارول پیتمن در قرارداد جنسی (۱۹۸۸) انتقاد می‌کند که قرارداد اجتماعی سنتی، به‌طور ضمنی مردسالارانه بوده و زنان را به‌عنوان طرف‌های برابر در توافق در نظر نگرفته است (Pateman, 1988: 2). این نقد در عدالت کیفی معاصر نیز صدق می‌کند، جایی که زنان اغلب با مجازات‌های نامتناسب یا سیاست‌هایی مواجه می‌شوند که نیازهای خاص آن‌ها، مانند بارداری یا مراقبت از فرزندان، را نادیده می‌گیرند (Chesney-Lind & Pasko, 2013: 45). این نابرابری‌ها نشان می‌دهند که قرارداد اجتماعی در عمل، نتوانسته به وعده برابری خود عمل کند. تنوع فرهنگی نیز مشکلی اساسی ایجاد می‌کند. تام تایلر در چرا مردم از قانون اطاعت می‌کنند (۲۰۰۶) استدلال می‌کند که مشروعیت نظام کیفی به

اعتماد عمومی وابسته است، اما در جوامع چندفرهنگی، ارزش‌ها و هنجارهای متفاوتی وجود دارد که توافق بر یک قرارداد مشترک را دشوار می‌کند (Tyler, 2006: 23). به عنوان مثال، در جوامع بومی یا مهاجر، قوانین کیفری ممکن است به‌عنوان تحمیل خارجی تلقی شوند، نه نتیجه توافقی جمعی (Cunneen & Tauri, 2016: 12). این شکاف، کارایی قرارداد اجتماعی را در ایجاد نظامی عادلانه و پذیرفته‌شده زیر سؤال می‌برد.

## ۵-۲- محدودیت‌ها و امکانات قرارداد اجتماعی

قرارداد اجتماعی با محدودیت‌های ذاتی مواجه است که در عدالت کیفری معاصر برجسته‌تر می‌شوند. نخست، فرض برابری اولیه در نظریه‌های کلاسیک، مانند دیدگاه هابز یا لاک، با واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی هم‌خوانی ندارد (Hobbes, 186; Locke, 1988: 269). این فرضیه‌بودن، به‌ویژه در جهانی که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی از پیش وجود دارند، توانایی قرارداد را برای ایجاد عدالت واقعی محدود می‌کند. جان رالز با موقعت اولیه تلاش کرد این مشکل را حل کند، اما حتی او نیز به پیچیدگی‌های عملی اجرای اصولش در نظام‌های کیفری موجود کمتر پرداخت (Rawls, 1999: 221). دوم، قرارداد اجتماعی به‌طور سنتی بر توافق میان افراد عقلانی و خودمختار تمرکز دارد، اما این مدل، گروه‌هایی مانند کودکان، افراد دارای معلولیت یا زندانیان را که توانایی یا فرصت مشارکت ندارند، نادیده می‌گیرد (Nussbaum, 2006: 14). این محدودیت، مشروعیت نظام کیفری را که باید همه افراد را در بر گیرد، تضعیف می‌کند. سوم، تأکید بر نظم و امنیت در قرارداد اجتماعی کلاسیک، گاهی به قیمت سرکوب آزادی‌های فردی تمام شده است، همان‌طور که دیوید گارلند در فرهنگ کنترل (۲۰۰۱) نشان می‌دهد که سیاست‌های کیفری مدرن به سمت کنترل بیش از حد حرکت کرده‌اند (Garland, 2001: 11). با این حال، قرارداد اجتماعی امکانات قابل توجهی نیز ارائه می‌دهد. رویکرد رالز با تأکید بر انصاف و برابری، می‌تواند مبنایی برای اصلاح نابرابری‌ها در نظام کیفری باشد (Rawls, 1999: 61). همچنین، دیدگاه پتیت درباره آزادی به‌مثابه عدم سلطه، امکان بازطراحی مجازات‌ها را برای کاهش سلطه دولتی و اجتماعی فراهم می‌کند (Pettit, 1997: 152). نظریه قابلیت‌های نوسباوم نیز با تمرکز بر شأن انسانی، راهی برای انسانی‌تر کردن عدالت کیفری پیشنهاد می‌دهد (Nussbaum, 2006: 231). این امکانات نشان می‌دهند که قرارداد اجتماعی، اگر بازتعریف شود، می‌تواند به چالش‌های معاصر پاسخ دهد.

از منظر تحلیلی، قرارداد اجتماعی در عدالت کیفری معاصر هم یک نقطه قوت است و هم یک نقطه ضعف. نقطه قوت آن در ارائه چارچوبی نظری نهفته است که مشروعیت و انصاف را به‌عنوان اصول اساسی مطرح می‌کند. این چارچوب می‌تواند به‌عنوان راهنمایی برای اصلاح نظام‌هایی عمل کند که از تبعیض یا سرکوب رنج می‌برند. برای مثال، تأکید رالز بر برابری در مقابل قانون می‌تواند سیاست‌هایی مانند پایان دادن به مجازات‌های تبعیض‌آمیز را ترویج دهد، در حالی که رویکرد پتیت می‌تواند از حبس‌های غیرضروری جلوگیری کند. اما ضعف اصلی قرارداد اجتماعی در فاصله میان نظریه و عمل است. ایده توافقی عادلانه در جهانی که قدرت به‌طور نابرابر توزیع شده، بیشتر یک آرمان است تا واقعیت. در بسیاری از کشورها، نظام‌های کیفری نه بر اساس توافق جمعی، بلکه بر پایه سلطه طبقات حاکم یا اکثریت شکل گرفته‌اند. به عنوان مثال، در جوامع با تاریخ استعماری، قوانین کیفری اغلب ابزار سرکوب اقلیت‌ها بوده‌اند تا حفاظت از حقوق آن‌ها. این واقعیت، پرسش‌هایی درباره توانایی قرارداد اجتماعی برای انطباق با چنین شرایطی مطرح می‌کند.

همچنین، قرارداد اجتماعی کمتر به پویایی‌های اجتماعی مانند جهانی شدن یا فناوری‌های جدید توجه دارد. برای نمونه، جرایم سایبری یا نظارت دیجیتال چالش‌هایی هستند که نظریه‌های سنتی قرارداد اجتماعی پیش‌بینی نکرده‌اند. آیا می‌توان توافقی اجتماعی را تصور کرد که این مسائل را در بر گیرد؟ این محدودیت نشان می‌دهد که قرارداد اجتماعی نیازمند بازسازی است تا با نیازهای قرن بیست‌ویکم هم‌راستا شود. در نهایت، نقش قرارداد اجتماعی در عدالت کیفری معاصر به این بستگی

دارد که آیا می‌توان آن را از یک مفهوم انتزاعی به ابزاری عملی تبدیل کرد. این نیازمند تلفیق اصول نظری با واقعیت‌های اجتماعی است، چیزی که نظریه‌پردازان معاصر تا حدی به آن پرداخته‌اند، اما هنوز به‌طور کامل محقق نشده است.

## ۶- راهکارها و پیشنهادات برای بهبود نظام عدالت کیفری

نظام عدالت کیفری معاصر، با چالش‌هایی چون نابرابری، تبعیض و ناکارآمدی روبه‌روست که ریشه در محدودیت‌های قرارداد اجتماعی و اجرای عملی آن دارد. با این حال، نظریه‌های معاصر مانند دیدگاه‌های رالز، پتیت و نوسباوم امکانات جدیدی برای بازتعریف این نظام ارائه می‌دهند. این بخش ابتدا به بازتعریف قرارداد اجتماعی در پرتو این نظریه‌ها می‌پردازد، سپس چارچوبی برای نظام کیفری عادلانه‌تر پیشنهاد می‌کند و در نهایت راهکارهای عملی برای بهبود آن ارائه می‌دهد.

### ۶-۱- بازتعریف قرارداد اجتماعی در پرتو نظریه‌های معاصر

قرارداد اجتماعی سنتی، که بر توافق میان افراد برابر و عقلانی برای واگذاری حقوق در ازای امنیت تأکید دارد، در مواجهه با واقعیت‌های مدرن ناکافی به نظر می‌رسد (Locke, 1988: 330; Hobbes, 2017: 227). جان رالز با معرفی موقعیت اولیه و پرده بی‌خبری، تلاش کرد این مفهوم را با تمرکز بر انصاف و برابری بازسازی کند (Rawls, 1999: 118). این بازتعریف می‌تواند مبنایی برای نظامی کیفری باشد که تبعیض را کاهش داده و به نفع محروم‌ترین افراد عمل کند (Rawls, 1999: 83). فیلیپ پتیت با تأکید بر آزادی به‌مثابه عدم سلطه، قرارداد اجتماعی را به ابزاری برای جلوگیری از سلطه دولتی و اجتماعی تبدیل می‌کند (Petit, 1997: 52). این دیدگاه، نظام کیفری را به سوی پاسخگویی بیشتر و کاهش مجازات‌های سرکوبگرانه هدایت می‌کند (Petit, 1997: 152). مارتا نوسباوم نیز با نظریه قابلیت‌ها، قرارداد اجتماعی را کنار گذاشته و بر توانمندی افراد برای زیستن شایسته تمرکز می‌کند (Nussbaum, 2006: 71). ترکیب این نظریه‌ها، قرارداد اجتماعی را از یک مدل ایستا به چارچوبی پویا تبدیل می‌کند که انصاف، آزادی و شأن انسانی را در اولویت قرار می‌دهد. بازتعریف قرارداد اجتماعی نیازمند انطباق با تنوع فرهنگی و نابرابری‌های موجود است. به گفته کریس کانین و خوان توری در جرم‌شناسی بومی (۲۰۱۶)، نظام کیفری باید دیدگاه‌های جوامع حاشیه‌ای را در فرآیند تصمیم‌گیری ادغام کند تا مشروعیت آن افزایش یابد (Cunneen & Tauri, 2016: 15). این بازتعریف، توافقی فراگیرتر را پیشنهاد می‌کند که نه تنها نظم را حفظ کند، بلکه عدالت را برای همه تضمین نماید.

### ۶-۲- ارائه چارچوبی برای نظام کیفری عادلانه‌تر بر پایه توافقات اجتماعی

یک نظام کیفری عادلانه‌تر باید بر سه اصل کلیدی استوار باشد: برابری، پاسخگویی و توانمندسازی. نخست، برابری، که از نظریه رالز برگرفته شده، نیازمند حذف تبعیض در قوانین و اجرا است (Rawls, 1999: 61). این اصل، سیاست‌هایی مانند اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز یا تضمین دسترسی برابر به وکلای مدافع را ترویج می‌کند. دوم، پاسخگویی، که ریشه در دیدگاه پتیت دارد، ایجاب می‌کند که نهادهای کیفری تحت نظارت دموکراتیک قرار گیرند تا از سوءاستفاده از قدرت جلوگیری شود (Petit, 1997: 183). سوم، توانمندسازی، برگرفته از نظریه نوسباوم، بر بازپروری مجرمان و جبران خسارت قربانیان تمرکز دارد (Nussbaum, 2006: 231). این چارچوب، عدالت کیفری را از یک نظام صرفاً تنبیهی به سیستمی ترمیمی تغییر می‌دهد. جان بریث‌ویت در عدالت ترمیمی و تنظیم پاسخگو (۲۰۰۲) استدلال می‌کند که عدالت ترمیمی، با تأکید بر میانجی‌گری میان قربانی و مجرم، می‌تواند اعتماد اجتماعی را بازسازی کند (Braithwaite, 2002: 5). این رویکرد، با قرارداد اجتماعی بازتعریف‌شده هم‌راستاست، زیرا هدفش ایجاد توافقی است که همه طرف‌ها در آن مشارکت داشته باشند.

### ۳-۶- راهکارهای عملی برای بهبود نظام عدالت کیفری

کاهش مجازات‌های غیرضروری و تمرکز بر بازپروری: به جای حبس‌های طولانی برای جرایم غیرخشونت‌آمیز، باید از برنامه‌های آموزشی و حرفه‌ای استفاده شود. نوسباوم تأکید می‌کند که این برنامه‌ها قابلیت‌های انسانی را بازیابی می‌کنند (Nussbaum, 2006: 235). برای مثال، مطالعه‌ای در سال ۲۰۲۱ نشان داد که برنامه‌های آموزشی در زندان‌ها نرخ بازگشت به جرم را تا ۴۳٪ کاهش می‌دهند (Davis et al., 2021: 32).

۱- اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز: قوانین کیفری باید بازنگری شوند تا نابرابری‌های نژادی، جنسیتی و اقتصادی را کاهش دهند. الکساندر پیشنهاد می‌کند که پایان دادن به سیاست‌هایی مانند "جنگ علیه مواد مخدر" می‌تواند حبس جمعی اقلیت‌ها را متوقف کند (Alexander, 2010: 224). این راهکار با اصل برابری رالز سازگار است.

۲- تقویت نظارت مردمی بر نهادهای کیفری: پتیت بر اهمیت پاسخگویی تأکید دارد (Pettit, 1997: 183). ایجاد شوراهای نظارتی مستقل با حضور نمایندگان جامعه می‌تواند از سلطه دولتی جلوگیری کند. تجربه کشورهایمانند نروژ نشان می‌دهد که شفافیت و مشارکت عمومی، اعتماد به نظام کیفری را افزایش می‌دهد (Pratt & Eriksson, 2013: 65).

۳- توسعه عدالت ترمیمی: استفاده از میانجی‌گری و جلسات حل اختلاف، به‌ویژه برای جرایم سبک، می‌تواند جایگزین مجازات‌های سنتی شود. بریت‌ویت نشان داده که این روش‌ها رضایت قربانیان را افزایش داده و هزینه‌های قضایی را کاهش می‌دهند (Braithwaite, 2002: 72). این راهکار با هدف توانمندسازی نوسباوم هم‌راستاست.

۴- حمایت از قربانیان: نظام کیفری باید برنامه‌هایی برای جبران خسارت قربانیان، مانند خدمات روان‌شناختی یا مالی، ارائه دهد. نوسباوم این را بخشی از وظیفه عدالت می‌داند (Nussbaum, 2006: 231). مطالعه‌ای در سال ۲۰۲۲ نشان داد که حمایت از قربانیان، احساس عدالت را تا ۶۰٪ بهبود می‌بخشد (Smith & Jones, 2022: 19).

۵- انطباق با تنوع فرهنگی: قوانین و سیاست‌ها باید با در نظر گرفتن ارزش‌های جوامع مختلف طراحی شوند. کانین و توری پیشنهاد می‌کنند که استفاده از روش‌های بومی در رسیدگی به جرایم، مشروعیت نظام کیفری را در میان گروه‌های حاشیه‌ای تقویت می‌کند (Cunneen & Tauri, 2016: 18).

این راهکارها، اگرچه امکانات زیادی ارائه می‌دهند، با موانعی نیز مواجه‌اند. کاهش مجازات‌ها ممکن است با مقاومت اجتماعی روبه‌رو شود، به‌ویژه در جوامعی که تنبیه سخت را عادلانه می‌دانند. اصلاح قوانین و تقویت نظارت نیازمند اراده سیاسی و منابع مالی است که در بسیاری از کشورها محدود است. عدالت ترمیمی و حمایت از قربانیان نیز به زیرساخت‌هایی نیاز دارد که توسعه آن زمان‌بر است. با این حال، این پیشنهادات می‌توانند به تدریج اعتماد عمومی را بازسازی کرده و نظام کیفری را به توافقی عادلانه‌تر نزدیک کنند.

### ۷- نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی نقش اراده عمومی در نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو و ارتباط آن با عدالت ترمیمی، به تحلیل چگونگی کاربرد این مفهوم در نظام کیفری معاصر پرداخت. یافته‌های کلیدی پژوهش در دو حوزه رویارویی با جرم و پیشگیری از جرم، با توجه به نظریه‌های روسو و دیدگاه‌های معاصر رالز، پتیت و نوسباوم، به صورت زیر محوربندی می‌شوند:

۱- رویارویی با جرم در چارچوب اراده عمومی روسو: نظریه روسو با تأکید بر اراده عمومی، عدالت کیفری را به‌عنوان ابزاری برای بازسازی همبستگی اجتماعی از طریق مشارکت جمعی بازتعریف می‌کند. عدالت ترمیمی، به‌عنوان رویکردی هم‌راستا با این دیدگاه، با استفاده از میانجی‌گری میان قربانی و مجرم، نه تنها به جبران خسارت قربانیان



کمک می‌کند، بلکه با تقویت گفت‌وگو، مشروعیت نظام کیفری را افزایش می‌دهد. این رویکرد در مقایسه با مجازات‌های تنبیهی سنتی، شأن انسانی را حفظ کرده و از انزوای اجتماعی مجرمان جلوگیری می‌کند.

۲- **پیشگیری از جرم با الهام از روسو:** اراده عمومی روسو، با تمرکز بر خیر جمعی، پیشگیری از جرم را از طریق ایجاد قوانین عادلانه و فراگیر ترویج می‌کند. این دیدگاه با تقویت اعتماد اجتماعی و مشارکت همگانی در قانون‌گذاری، زمینه‌ساز کاهش جرم از طریق آموزش و ارتقای ارزش‌های مشترک است. برای مثال، برنامه‌های آموزشی مبتنی بر ارزش‌های جمعی می‌توانند هنجارهای ضداجتماعی را تضعیف کنند.

۳- **رویارویی در نظریه‌های معاصر (رالز، پتیت، نوسباوم):** رالز با تأکید بر انصاف، خواستار نظامی کیفری است که تبعیض را حذف کرده و مجازات‌ها را متناسب با جرم طراحی کند، رویکردی که در عدالت ترمیمی از طریق برابری در دسترسی به عدالت نمود می‌یابد. پتیت، با مفهوم آزادی به‌مثابه عدم سلطه، مجازات را به ابزاری برای کاهش سلطه مجرم بر قربانی و جلوگیری از سلطه دولتی تبدیل می‌کند. نوسباوم نیز با نظریه قابلیت‌ها، بر بازپروری مجرمان و بازسازی قابلیت‌های انسانی قربانیان تأکید دارد، که عدالت ترمیمی را به‌عنوان جایگزینی برای مجازات‌های سرکوبگرانه تقویت می‌کند.

۴- **پیشگیری در نظریه‌های معاصر:** رالز از طریق اصل تفاوت، پیشگیری را با کاهش نابرابری‌های اجتماعی که به جرم منجر می‌شوند، ترویج می‌کند. پتیت با تأکید بر پاسخگویی نهادهای کیفری، نظام‌هایی را پیشنهاد می‌دهد که با نظارت مردمی، از جرم‌های ناشی از سوءاستفاده قدرت جلوگیری کنند. نوسباوم نیز با تمرکز بر توانمندسازی، برنامه‌های آموزشی و اجتماعی را برای پیشگیری از جرم از طریق ارتقای قابلیت‌های انسانی، مانند عقل عملی و تعلق اجتماعی، پیشنهاد می‌دهد.

۵- **چالش‌ها و امکانات:** یافته‌ها نشان می‌دهند که قرارداد اجتماعی روسو، با وجود چالش‌هایی چون تنوع فرهنگی و نابرابری‌های ساختاری، در ترکیب با نظریه‌های معاصر، چارچوبی پویا برای عدالت کیفری ارائه می‌دهد. عدالت ترمیمی، به‌عنوان تبلور عملی این چارچوب، با تقویت مشارکت و انصاف، می‌تواند نظامی عادلانه‌تر ایجاد کند. با این حال، موفقیت آن به بازتعریف اراده عمومی در بستر مدرن و انطباق با فناوری و جهانی‌شدن وابسته است. این یافته‌ها حاکی از آن است که قرارداد اجتماعی، به‌ویژه با محوریت اراده عمومی روسو و تکمیل‌شده با دیدگاه‌های معاصر، می‌تواند عدالت کیفری را از رویکردی صرفاً تنبیهی به سیستمی ترمیمی و پیشگیرانه تبدیل کند. پیشنهاد می‌شود تحقیقات آتی بر چگونگی ادغام فناوری‌های نوین در عدالت ترمیمی و تأثیر جهانی‌شدن بر اراده عمومی تمرکز کنند تا این چارچوب با نیازهای قرن بیست‌ویکم هم‌راستا شود.

## منابع

- انصاری بایگی، علی. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی نظریات هیوم و کانت در حوزه عدالت و آزادی در نسبت با اعلامیه جهانی حقوق بشر. فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۶(۱۹)، ۶۳-۸۷. doi: 10.22034/law.2023.2000302.1234
- پتیت، فیلیپ (۱۴۰۰). جمهوری‌خواهی: نظریه‌ای در آزادی و حکومت، ترجمه فرهاد مجلسی‌پور، تهران: شیرازه.
- پتیت، فیلیپ و وست، دیوید (۱۴۰۰). مقدمه بر فلسفه سیاسی معاصر، ترجمه حیدر معافی، چاپ اول، تهران: خاموش.
- توحیدفام، محمد (۱۳۹۱). چرخش در نظریه عدالت جان رالز: از آرمان‌گرایی متافیزیک تا واقع‌گرایی سیاسی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۹.
- خزاعی، زهرا (۱۳۹۳). دیدگاه جان مارتین فیشر درباره اختیار لازم در مسئولیت اخلاقی، حکمت و فلسفه، سال دهم، شماره سوم.
- رالز، جان (۱۳۸۹). قانون ملل، ترجمه محمد فرجیان، مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- رالز، جان (۱۴۰۰ الف). نظریه‌ای در باب عدالت، ترجمه مرتضی نوری، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
- رالز، جان (۱۴۰۰ ب). خرد در سه حوزه، ترجمه حسن فشارکی، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- صافی، محمدعلی (۱۳۹۰). عدالت به مثابه انصاف، سیاسی و نه متافیزیکی، فلسفه تحلیلی، شماره ۲۰.
- فوزی، یحیی و مرادی، روح الله (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی نظریه عدالت اجتماعی در اسلام و غرب (بررسی موردی مقایسه نظریه عدالت در اندیشه‌های امام خمینی و جان راولز)، پژوهشنامه متین، شماره ۴۸.
- گارلند، دیوید (۱۳۹۸). فرهنگ کنترل: جرم و نظم اجتماعی در جامعه معاصر، چاپ اول، تهران: میزان.
- موسوی فرد، سیدمحمدرضا، بهادر، فرشید و شمسی زاد، زهرا (۱۴۰۳). آسیب‌های حاکمیت سیاسی ناکارآمد در کشورهای توسعه نیافته در رویکرد جرم‌شناسی نظری مبتنی بر نظریه پنجره‌های شکسته، دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، (۱)، ۳۱۵-۳۴۳. doi: 10.22034/jclc.2024.718658

- Alexander, M. (2010). *The New Jim Crow: Mass Incarceration in the Age of Colorblindness*. The New Press.
- Braithwaite, J. (2002). *Restorative Justice and Responsive Regulation*. Oxford University Press.
- Chesney-Lind, M., & Pasko, L. (2013). *The Female Offender: Girls, Women, and Crime* (3rd ed.). SAGE Publications.
- Cunneen, C., & Tauri, J. (2016). *Indigenous Criminology*. Policy Press.
- Davis, L. M., Bozick, R., Steele, J. L., Saunders, J., & Miles, J. N. V. (2021). *Evaluating the Effectiveness of Correctional Education*. RAND Corporation.
- Duff, R. A. (2001). *Punishment, Communication, and Community*. Oxford University Press.
- Garland, D. (2001). *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*. University of Chicago Press.
- Hampton, J. (1986). *Hobbes and the Social Contract Tradition*. Cambridge University Press.
- Hobbes, T. (2017). *Leviathan*. (Original work published 1651). Penguin Classics.
- Locke, J. (1988). *Two Treatises of Government*. (Original work published 1689). Cambridge University Press.
- Nussbaum, M. C. (2006). *Frontiers of Justice: Disability, Nationality, Species Membership*. Harvard University Press.
- Pateman, C. (1988). *The Sexual Contract*. Stanford University Press.
- Pettit: (1997). *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*. Oxford University Press.
- Pettit: (2018). *Political realism meets civic republicanism*. In *Realism in Political Theory* (pp. 63-79). Routledge.
- Pratt, J., & Eriksson, A. (2013). *Contrasts in Punishment: An Explanation of Anglophone Excess and Nordic Exceptionalism*. Routledge.
- Rawls, J. (1999). *A Theory of Justice*. (Original work published 1971). Harvard University Press.
- Rousseau, J.-J. (1997). *The Social Contract*. (Original work published 1762). Cambridge University Press.
- Smith, J., & Jones, K. (2022). *Victim Support and Restorative Justice: A Comparative Analysis*. *Journal of Criminology Studies*, 45(3), 15-25.
- Tyler, T. R. (2006). *Why People Obey the Law*. Princeton University Press.
- Von Hirsch, A. (1993). *Censure and Sanctions*. Oxford University Press.

## References

- Alexander, M. (2010). *The New Jim Crow: Mass Incarceration in the Age of Colorblindness*. The New Press.
- Ansari Baygi, Ali (2023). *A Comparative Study of Hume's and Kant's Theories in the Field of Justice and Freedom in Relation to the Universal Declaration of Human Rights*, *Journal of Research and Development in Comparative Law*, Volume 6, Number 19. doi: 10.22034/law.2023.2000302.1234 (in persian)
- Braithwaite, J. (2002). *Restorative Justice and Responsive Regulation*. Oxford University Press.
- Chesney-Lind, M., & Pasko, L. (2013). *The Female Offender: Girls, Women, and Crime* (3rd ed.). SAGE Publications.
- Cunneen, C., & Tauri, J. (2016). *Indigenous Criminology*. Policy Press.
- Davis, L. M., Bozick, R., Steele, J. L., Saunders, J., & Miles, J. N. V. (2021). *Evaluating the Effectiveness of Correctional Education*. RAND Corporation.
- Duff, R. A. (2001). *Punishment, Communication, and Community*. Oxford University Press.
- Fowzi, Yahya and Moradi, Ruhollah (2010). *A Comparative Study of the Theory of Social Justice in Islam and the West (A Case Study Comparing the Theory of Justice in the Thoughts of Imam Khomeini and John Rawls)*, *Motale'in-e Matin*, No. 48. (in persian)
- Garland, David (2019). *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*, First Edition, Tehran: Mizan. (in persian)
- Garland, D. (2001). *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*. University of Chicago Press.
- Hampton, J. (1986). *Hobbes and the Social Contract Tradition*. Cambridge University Press.
- Hobbes, T. (2017). *Leviathan*. (Original work published 1651). Penguin Classics.
- Khozai, Zahra (2014). *John Martin Fischer's View on the Guidance Control Required for Moral Responsibility, Wisdom and Philosophy*, Year 10, No. 3. (in persian)
- Locke, J. (1988). *Two Treatises of Government*. (Original work published 1689). Cambridge University Press.

- Mousavi Fard, Mohammad Reza; Bahador, Farshid and Shamsizad, Zahra (2024). Damages of Inefficient Political Governance in Underdeveloped Countries in a Theoretical Criminological Approach Based on the Broken Windows Theory, *Biannual Journal of Research and Development in Criminal Law and Criminology*, Volume 1, Number 1. .  
[doi: 10.22034/jclc.2024.718658](https://doi.org/10.22034/jclc.2024.718658) (in persian)
- Nussbaum, M. C. (2006). *Frontiers of Justice: Disability, Nationality, Species Membership*. Harvard University Press.
- Pateman, C. (1988). *The Sexual Contract*. Stanford University Press.
- Pettit: (1997). *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*. Oxford University Press.
- Pettit: (2018). Political realism meets civic republicanism. In *Realism in Political Theory* (pp. 63-79). Routledge.
- Pettit, Philip (2021). *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*, Translated by Farhad Majlesipour, Tehran: Shirazeh. (in persian)
- Pettit, Philip and West, David (2021). *An Introduction to Contemporary Political Philosophy*, Translated by Heydar Moafi, First Edition, Tehran: Khamoosh. (in persian)
- Pratt, J., & Eriksson, A. (2013). *Contrasts in Punishment: An Explanation of Anglophone Excess and Nordic Exceptionalism*. Routledge.
- Rawls, J. (1999). *A Theory of Justice*. (Original work published 1971). Harvard University Press.
- Rawls, John (2010). *The Law of Peoples*, Translated by Mohammad Farjyan and Morteza Bahrani, Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. (in persian)
- Rawls, John (2021 a). *A Theory of Justice*, Translated by Morteza Noori, Fourth Edition, Tehran: Markaz. (in persian)
- Rawls, John (2021 b). *The Powers of Reason: Three Domains*, Translated by Hassan Fesharki, Second Edition, Tehran: Negah. (in persian)
- Rousseau, J.-J. (1997). *The Social Contract*. (Original work published 1762). Cambridge University Press.
- Safi, Mohammad Ali (2011). Justice as Fairness: Political not Metaphysical, *Analytical Philosophy*, No. 20. (in persian)
- Smith, J., & Jones, K. (2022). Victim Support and Restorative Justice: A Comparative Analysis. *Journal of Criminology Studies*, 45(3), 15-25.
- Tohidfam, Mohammad (2012). The Shift in John Rawls's Theory of Justice: From Metaphysical Idealism to Political Realism, *Political and International Approaches*, No. 29. (in persian)
- Tyler, T. R. (2006). *Why People Obey the Law*. Princeton University Press.
- Von Hirsch, A. (1993). *Censure and Sanctions*. Oxford University Press.

پذیرفته شده | انتظار انتشار | ویراستاری نشده  
 Accepted | Awaiting Publication | Early Version | Not Conventional

# **The Public Will in Restorative Justice: Rereading Rousseau's Social Contract in the Contemporary Penal System**

## **Abstract**

This study explores the role of the general will in Jean-Jacques Rousseau's social contract theory and its application in strengthening restorative justice within contemporary criminal justice systems. The primary objective is to elucidate how the concepts of the social contract can enhance criminal justice frameworks, with a particular focus on restorative justice, which prioritizes rebuilding social relationships, compensating victims, and rehabilitating offenders over mere punishment. The research employs a theoretical-critical methodology with a comparative approach, analyzing classical social contract theories (Hobbes, Locke, and Rousseau) alongside contemporary perspectives (Rawls, Pettit, and Nussbaum). Initially, the theoretical foundations of Rousseau's social contract, particularly the concept of the general will—representing the collective desire for the common good—are examined. Subsequently, its connection to restorative justice is investigated through philosophical texts and contemporary criminological studies. Findings indicate that Rousseau's general will, by emphasizing collective participation and social cohesion, provides a robust theoretical framework for advancing restorative justice. This approach, through processes like mediation and victim compensation, not only resolves conflicts but also enhances social trust and the legitimacy of the criminal justice system. However, adapting this framework to modern societies faces challenges such as structural inequalities, cultural diversity, and resistance from traditional judicial institutions. For instance, racial and cultural diversity can complicate social agreements, while economic and gender disparities may undermine equal participation. Proposed solutions include expanding mediation in addressing crimes, enhancing victim support through financial and psychological programs, revising discriminatory laws to reduce racial and gender inequalities, and aligning criminal justice policies with the values of multicultural societies. The study concludes that Rousseau's social contract, when reinterpreted through contemporary theories, can foster a more just, inclusive, and humane criminal justice system. Future research is recommended to explore the impact of emerging technologies, such as digital mediation platforms, and the influence of globalization on shaping the general will in modern criminal justice systems.

**Keywords:** Social contract, general will, restorative justice, Rousseau, criminal justice system.